

نظم‌های منطقه‌ای غیراروپایی از منظر مکتب انگلیسی

روح‌اله طالبی آرانی^{*۱}

نورالدین اکبری کریم‌آبادی^۲

چکیده

نظم، و منطقه به مهم‌ترین مفاهیم در رشته روابط بین‌الملل تبدیل شده‌اند، به گونه‌ای که کمتر تحلیلی را می‌توان دید که از این دو مفهوم یاد نشده باشد؛ در این میان، آنچه اهمیت یافته، ولی کمتر آماج تأمل نظری واقع شده است وضعیت نظم‌های منطقه‌ای در عرصه بین‌المللی است، چراکه به نظر می‌رسد باعث تقارب این دو مفهوم و تبدیل آن‌ها به یک ابرمفهوم گردیده است. در این راستا، این نوشتار این پرسش نظری را مطرح می‌کند که "چرا با پیدایش جامعه دولت‌ها در سطح منطقه‌ای، نظم منطقه‌ای درون‌زاد در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی شکل نمی‌گیرد؟ برای پاسخ به این پرسش، با بهره‌گیری از مفاهیم مکتب انگلیسی استدلال می‌شود که به نظر می‌رسد تفاوت در تجربه‌های حاکمیتی دولت‌های واقع در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی، «شکل‌بندی‌های دولت و منازعات درون‌منطقه‌ای» را به گونه‌ای رقم زده است که باعث گردیده است، با وابستگی امنیتی آن دولت‌ها به کنشگران فرامنطقه‌ای از یک سو و مداخله کنشگران فرامنطقه‌ای از سوی دیگر، نظم منطقه‌ای درون‌زاد در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی شکل نگیرد. بهره‌گیری از مکتب انگلیسی نشان می‌دهد که در پیشبرد استدلال‌های این نوشتار، از روش توصیفی - تحلیلی با تمرکز بر تحلیل محتوای کیفی آثار نظری مرتبط استفاده خواهد شد. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که موفقیت این الگوی نظری در کاربست برای مناطق مختلف جهان می‌تواند می‌تواند سهم ارزنده‌ای در بالندگی نظری مطالعات منطقه‌ای از یک سو و بهره‌گیری از مفاهیم مکتب انگلیسی در تحلیل موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی روز داشته باشد و با پیوند زدن آن‌ها به یکدیگر، افقی جدید در این دو حوزه مطالعاتی بگشاید.

واژگان کلیدی: نظم منطقه‌ای، مکتب انگلیسی، جامعه بین‌المللی منطقه‌ای

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی، گروه سیاست جهانی و منطقه‌ای

* r_talebiarani@sbu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۲۸

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نهم، شماره پیاپی سی و یکم، صص ۱۸۶-۱۵۹

۱. مقدمه

از زمان شکل‌گیری نظام بین‌الملل و ستفالی در سال ۱۶۴۸، همواره دو دغدغه در روابط میان دولت‌ها وجود داشته است: نظم و عدالت. در این میان، صاحب‌نظران بین‌المللی نیز به طور کلی دو دیدگاه متفاوت را مطرح ساختند. برخی به عدالت اصالت دادند و بر همین اساس، دیدگاه‌های عمدتاً هنجاری مطرح کردند به گونه‌ای که استدلال‌هایشان رفته‌رفته به رشته حقوق بین‌الملل قوام بخشید و برخی دیگر بر نظم تاکید نهادند و بدین سان، دیدگاه‌های تجربی را ساخته و پرداخته کردند و استدلال‌هایشان نیز در یک سیر تکاملی به رشته روابط بین‌الملل شکل داد. بدین سان، نظم در روابط بین‌الملل نقش محوری یافت و به یکی از موضوعات اصلی مطالعه در پیشبرد امور بین‌المللی مبدل گردید.

منظور از نظم وضعیتی است که در آن، حداقلی از پیش‌بینی‌پذیری در رفتار کنشگران وجود داشته باشد؛ بدین سان، نظم بین‌المللی وضعیتی است که در آن حداقلی از پیش‌بینی‌پذیری در رفتار دولت‌ها به عنوان اصلی‌ترین کنشگران فعال در آن حکم‌فرما باشد. البته نظم بین‌المللی می‌تواند در سطوح متفاوتی تجلی یابد. در این راستا، می‌توان نظم منطقه‌ای را یکی از سطوح قابل ملاحظه نظم بین‌المللی در نظر گرفت، و نظم منطقه‌ای را به عنوان وضعیتی که در آن، حداقلی از پیش‌بینی‌پذیری در رفتار کنشگران در سطح منطقه‌ای وجود دارد تلقی کرد. با پیش کشیدن سطح «منطقه‌ای» نظم می‌توان به این استدلال رسید که عرصه بین‌المللی واجد شماری از «نظم‌های منطقه‌ای» می‌باشد، و به عنوان وضعیتی تعریف می‌شود که در آن حداقلی از پیش‌بینی‌پذیری رفتاری در سطح منطقه‌ای میان دولت‌ها وجود دارد. در این تعریف، زیربنایی‌ترین رکن نظم منطقه‌ای همانا «منطقه» است؛ از این رو، با استنباط از تعاریفی که برحسب شاخصهای متفاوت و نیز برحسب مجموعه‌های متفاوتی از شاخص‌ها در مورد مناطق ارائه شده است، ما می‌توانیم «نظم‌های منطقه‌ای» را دسته‌بندی کنیم.

مفهوم منطقه تعاریف متعددی را به خود دیده است. برخی منطقه را مجموعه محدودی از دولت‌ها که بر حسب روابط جغرافیایی و درجه‌ای از وابستگی متقابل به هم پیوند می‌خورند تعریف می‌کنند (Nye, 1968a: xii)؛ برخی دیگر بر حسب یک

سازمان منطقه‌ای سرزمین‌بنیان با هویت‌بنیان که دولت‌ها برای طرح‌ریزی و اجرای مجموعه‌ای از خط‌مشی‌ها درباره موضوعات معین و با هدف ارتقای وضعیت خود در مورد آن موضوعات تأسیس می‌کنند می‌نگرند (Doidge, 2008: 41) و برخی نیز آن را متضمن فرآیندی در نظر می‌گیرند که در نهایت باعث می‌گردد یک قلمرو جغرافیایی به صورت سوژه‌ای فعال درآید که از منافع فراملی مشترک دولت‌های واقع در خود صیانت نماید (Hettne & Söderbaum, 2002: 38-39).

از سوی دیگر، بیوردن هتنه (۱۳۹۴: ۵-۲۰۴) از جمله صاحب‌نظرانی است که تعاریف متعددی از منطقه را برشمرده است؛ وی در ابتدا تعریف بسیار موسعی از منطقه ارائه می‌دهد و استدلال می‌آورد که در رشته روابط بین‌الملل، مناطق در اغلب مواقع به‌عنوان زیرنظام‌های فوق‌ملی بین‌المللی تلقی می‌شوند. این تعریف از چنان شمولیتی برخوردار است که با کلان‌مناطق قاره‌گستر یا دربرگیرنده بخش وسیعی از یک یا چند قاره انطباق دارد؛ برای مثال، می‌توان از کلان‌مناطق از قبیل اروپا، امریکای شمالی، خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) یا آسیا-پاسیفیک سخن گفت. اما وی در ادامه، به جمع‌بندی تعاریف مضیق از منطقه نیز دست می‌یازد و اظهار می‌دارد که «مناطق را می‌توان برحسب انسجام اجتماعی (قومیت، نژاد، زبان، مذهب، فرهنگ، تاریخ، آگاهی از میراث مشترک)، انسجام سیاسی (نوع رژیم، ایدئولوژی) و انسجام سازمانی (وجود نهادهای منطقه‌ای رسمی) از یکدیگر تفکیک کرد». به نظر می‌رسد که این تعریف جمع‌بندی‌شده و البته مضیق به برداشت بلامی از جامعه امن در کتاب جامعه امن و همسایگان (بلامی، ۱۳۸۶: ۱-۱۶)، و نیز برداشت نظریه پردازان همگرایی به ویژه میترانی، هاس و اشمیت، بسیار نزدیک است؛ در این حالت، منطقه عملاً به پویش‌های نهادی تقلیل داده می‌شود. برای مثال، از شورای همکاری خلیج فارس، آسه آن، و اتحادیه اروپایی و مرکوسور به عنوان منطقه یاد می‌شود. در پایان، هتنه بی‌آنکه درباره وجود تعریفی بینابینی از منطقه سخن بگوید بدین سان، دیگران را به ساخته و پرداخته کردن تعاریف دیگر از این مفهوم فرا می‌خواند: «پژوهشگران به این واقعیت اذعان دارند که هیچ منطقه «طبیعی» وجود ندارد؛ تعاریف در مورد «منطقه» به مقتضای معضل خاص یا پرسش تحقیق تفاوت می‌یابند. وانگهی، همه قبول دارند این که کنشگران سیاسی

چگونه ایده‌ها در مورد منطقه و برداشت‌ها در مورد «منطقه‌بودگی» (regionness) را ادراک و تفسیر کنند تعیین‌کننده است: تمامی مناطق در بستری اجتماعی بر ساخته می‌شوند. از همین رو، از نظر سیاسی پرمناقشه هستند» (هتته، ۱۳۹۴: ۲۰۵).

با تاسی به نتیجه‌گیری هتته، در راستای اهداف این مقاله، بر آنیم تا تعریفی بینابینی از منطقه ارائه دهیم؛ تعریفی که مدنظر پژوهش حاضر می‌باشد نه به گونه‌ای است که منطقه را به سازمان منطقه‌ای فروبکاهد و نه چنان است که با نگاهی فراخ، آن را به‌عنوان زیرنظام فوق‌ملی بین‌المللی و برحسب آنچه مورخان تاریخ جهانی در نظر گرفته‌اند چونان کلان‌منطقه قلمداد کند. بدین‌سان، با بهره‌گیری از تعریف مکتب انگلیسی در مورد جامعه بین‌المللی ((Bull, 1977)، منطقه را می‌توان به مثابه یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای، و به عبارت بهتر، به‌عنوان «گروهی از دولت‌های کم‌وبیش هم‌جوار، که با آگاهی از برخی منافع مشترک و ارزش‌های مشترک، چنین ادراک می‌کنند که هم به مجموعه مشترکی از قواعد در روابط خود با یکدیگر مقیدند و در کار نهادهای مشترک سهیم‌اند و هم در یک گستره جغرافیایی طبیعی قرار گرفته‌اند به گونه‌ای که از یک سو، بیشترین تأثیر متقابل میان موجودیت تک‌تک آن‌ها و موجودیت کلی آن گستره جغرافیایی وجود دارد و از سوی دیگر، در عرصه بین‌المللی نیز هم وجود آن و هم تعلق دولت‌های واقع در آن به آن شناسایی شده است». بنابر این تعریف، منطقه واجد چند شاخص مهم می‌باشد: (۱) دولت‌های حاکمیت‌دار به‌عنوان اجزای شکل‌دهنده؛ (۲) هم‌جواری نسبی و البته واقعی آن‌ها؛ (۳) ادراک دولت‌ها در مورد «آگاهی از برخی منافع مشترک و ارزش‌های مشترک، تعهد به مجموعه مشترکی از قواعد در روابط خود با یکدیگر، سهیم‌شدن در کار نهادهای مشترک، و حضور آن‌ها در یک گستره جغرافیایی طبیعی»؛ (۴) تأثیر متقابل حداکثری میان منطقه واقعی/ادراک‌شده و دولت‌های واقع در منطقه؛ و در نهایت، (۵) شناسایی بین‌المللی گستره جغرافیایی واقعی/ادراک‌شده به‌عنوان منطقه.

در این میان، آنچه اهمیتی اساسی دارد این است که «نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا» از دو خصلت آزردهنده رنج می‌برند: نخست آنکه، قدرت‌های بزرگ غربی به نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا روان می‌شوند و به‌عنوان نیروی خارجی مداخله‌گر

نقش بسیاری در پویش‌های آن‌ها دارند و عملاً فرایندهای امنیتی آن را شکل می‌دهند؛ و دوم آنکه، اکثر دولت‌های واقع در نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا نیز یا دغدغه مقابله با حضور منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ را داشته‌اند یا همواره تلاش کرده‌اند تأمین امنیت و بقای خود را به قدرت‌های بزرگ غربی بسپارند. مقصود و مطلوب این دولت‌ها حضور و نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ غربی در نظم منطقه‌شان بوده است تا بتواند به‌زعم آن‌ها تضمین‌گر امنیت و بقایشان باشد.

این روند به الگوهای دوستی و دشمنی میان دولت‌های واقع در «نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا» شکل می‌دهد که برخاسته از الزامات و التزامات مربوط به مناسبات امنیتی قدرت‌های بزرگ با دولت‌های نظم منطقه‌ای موردنظر می‌باشد. این وضعیت را می‌توان در ذیل مفهوم «برونزادی نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا» جای داد، بدین معنا که نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا از همان بدو پدیداریشان تاکنون «برونزاد» بوده است.

حال پرسش نظری پایه‌ای این است که "چرا با پیدایش جامعه دولت‌ها در سطح منطقه‌ای، نظم منطقه‌ای درونزاد در خارج از اروپا شکل نمی‌گیرد؟ و به بیان بهتر، چرا نظم منطقه‌ای در خارج از اروپا نوعی برونزادی را تجربه می‌کنند؟ برای پاسخ به این پرسش، در این نوشتار، با بهره‌گیری از مفاهیم مکتب انگلیسی، این فرضیه نظری مطرح می‌شود که تفاوت در تجربه‌های حاکمیتی دولت‌های واقع در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی، «شکل‌بندی‌های دولت و منازعات درون‌منطقه‌ای» را به گونه‌ای رقم زده است که باعث گردیده است، با وابستگی امنیتی آن دولت‌ها به کنشگران فرامنطقه‌ای از یک سو و مداخله کنشگران فرامنطقه‌ای از سوی دیگر، نظم منطقه‌ای درونزاد در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی شکل نگیرد. برای آزمودن این فرضیه، از روش توصیفی - تحلیلی با تمرکز بر تحلیل محتوای کیفی آثار نظری مرتبط با مکتب انگلیسی که در طی نیم‌قرن اخیر به رشته تحریر درآمده‌اند استفاده خواهد شد. در صورت تأیید این فرضیه، مسیر کاربست عملی آن برای مناطق مختلف جهان هموار خواهد گشت به گونه‌ای که موفقیت‌الگوی نظری ارائه شده در این نوشتار در کاربست برای مناطق مختلف جهان چه بسا خواهد توانست سهم ارزنده‌ای در بالندگی نظری مطالعات منطقه‌ای از یک سو

و بهره‌گیری از مفاهیم مکتب انگلیسی در تحلیل موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی روز داشته باشد و با پیوند زدن آن‌ها به یکدیگر، افقی جدید در این دو حوزه مطالعاتی بگشاید.

در این راستا، در ابتدا، مروری اجمالی بر قلم فرساییه‌های نظری که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به این پرسش پرداخته‌اند انجام می‌گیرد و پس از شناسایی کاستی‌ها، سستی‌ها و نارسایی‌های آن‌ها، استدلال می‌شود که مکتب انگلیسی مباحث ارزشمند و راهگشایی در مورد شکل‌گیری نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا به دست می‌دهد. در این راستا در ادامه، نگاه منطقه‌ای مکتب انگلیسی مورد بحث قرار می‌گیرد و در پرتوی آن تلاش می‌شود یک مدل نظری در باره نظم‌های منطقه‌ای در خارج از اروپا ارائه شود که هم از قابلیت تعمیم‌دهی به موارد هرچه پرشمارتر برخوردار باشد و هم توجه ویژه‌ای به بافتهای زمانی و مکانی خاص نظم‌های منطقه‌ای متفاوت در سراسر جهان مبذول دارد. در پایان، ضمن جمع‌بندی این مقاله، الزامات پژوهشی و سیاستگذاری این مدل نظری به‌طور خلاصه خاطر نشان می‌گردد.

۲. پیشینه پژوهش

نویسندگان پرشمار در رشته‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای در تلاش برای نظریه‌پردازی در مورد نظم‌های منطقه‌ای قلم زده‌اند؛ در این مجال با تمرکز بر پرسش مطرح شده در این نوشتار می‌کوشیم برخی از مهم‌ترین پژوهش‌هایی را که کم‌وبیش با موضوع پژوهش حاضر سروکار دارند، مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. در این چارچوب، قلم‌فرساییه‌های نظری درباره نظم‌های منطقه‌ای را می‌توان در دو حیطه کلی بررسی کرد: برخی از استدلال‌های نظری در واقع استنباط‌هایی از نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل، البته در سطح منطقه‌ای، به شمار می‌آیند، و برخی دیگر مشتمل بر مباحثی است که نظریه‌های مطالعات منطقه‌ای درباره نظم‌های منطقه‌ای دنبال می‌کنند.

پژوهش‌های نظری در روابط بین‌الملل

پژوهش‌های نظری درباره نظم منطقه‌ای در روابط بین‌الملل مشتمل بر آثاری است که با بهره‌گیری از نظریه‌های اصلی در روابط بین‌الملل یعنی سازه‌انگاری، واقع‌گرایی و لیبرالیسم، برای تبیین وضعیت جاری نظم‌های منطقه‌ای در جای جای جهان، سعی در کاربست یک مدل نظری منطقه‌ای شده در این راه دارند.

پژواک رویکرد سازه‌انگاری در مطالعه نظم منطقه‌ای را می‌توان در نوشته‌های جفری چکل دید. وی در «برساختگی اجتماعی و همگرایی» (1999) استدلال می‌کند که مهم‌ترین دلیل نظم منطقه‌ای نبود هنجارهای مشترک می‌باشد و در مقاله‌ای دیگر با همکاری پیتر کنزشتاین به نام «هویت اروپایی» (Checkel & Katzenstein, 2010)، یکی از موانع بنیادین در ایجاد نظم منطقه‌ای را هویت‌های ناهمگون و متعارض، به عبارتی جدال‌های هویتی بین کنشگران منطقه‌ای می‌دانند. با این حال، آن‌ها هیچ اشاره‌ای به سیر تاریخی شکل‌گیری این جدال‌های هویتی ندارند.

اثر کلاسیک واقع‌گرایی که به بحث در مورد نظم منطقه‌ای پرداخته است، کتاب ریشه‌های اتحاد نوشته استفن والت (Walt, 1986) است که نظم منطقه‌ای را بر حسب شکل‌گیری اتحادها در نظر می‌گیرد و برای از رهگذر تبیین نظریه واقع‌گرایی تدافعی را که بر موازنه تهدید تاکید می‌ورزد ساخته و پرداخته می‌کند. در امتداد استدلال‌های والت، اما با نگاهی متفاوت، می‌توان به مقاله گیل مرون با عنوان فرضیه‌های واقع‌گرایی درباره صلح منطقه‌ای (Meron, 2003) اشاره کرد. وی در این مقاله کم‌توجهی رویکرد واقع‌گرایی به عرصه منطقه‌ای را به باد انتقاد می‌گیرد و استدلال می‌کند که این رویکرد آن چنان که باید و شاید به مقوله نظم منطقه‌ای پرداخته و عملاً میدان را به نظریه‌های دیگری همچون لیبرالیسم و سازه‌انگاری وانهاده است. با این حال، وی تحلیلی قدرت‌بنیان درباره الگوهای پایه‌ای ثبات منطقه‌ای ارائه می‌دهد و لی هیچ راهکار مناسبی برای ایجاد نظم منطقه‌ای بر حسب مفروضات واقع‌گرایی ارائه نمی‌دهد.

سرانجام، هرچند کارکردگرایی و نوکارکردگرایی را می‌توان به عنوان رویکردهای نهادگرای لیبرال در قالب نگاه لیبرالیسم به نظم منطقه‌ای ارزیابی کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: فصل دوم)، ولی این نظریه‌ها عمدتاً در قالب نسل اول نظریه‌های منطقه‌گرایی مطرح

می‌شوند؛ از سوی دیگر، نوشته‌های کلان‌نگر لیبرال واجد برداشتهای منطقه‌ای نیز می‌باشند. برای مثال، جان ام. اون (Owen, 2012) در مقاله‌ای به نام «وابستگی متقابل اقتصادی و صلح منطقه‌ای» استدلال می‌کند که نظم منطقه‌ای باثبات تنها در صورتی تحقق می‌یابد که تجارت در سطح منطقه‌ای گسترش یابد به گونه‌ای که موافقت‌نامه‌های تجارت منطقه‌ای (RTAs) میان دولت‌های یک منطقه منعقد شود یا هافمن و مراند (Hofmann and Mérand, 2012) به بحث در مورد تأثیر نهادهای منطقه‌ای بر نظم منطقه‌ای می‌پردازند و تحلیل می‌کنند که چگونه سازمان‌های منطقه‌ای مختلف شکل می‌گیرند و همکاری چندجانبه را ترویج می‌کنند و خطر سیاست جمع صفری را کمینه می‌سازند؛ آن‌ها مورد اروپا را با سایر مناطق جهان مقایسه می‌کنند تا بتوانند مدعای خود را مدلل سازند. در این میان، جان آر. اونیل نیز استدلال می‌کند که دموکراتیک‌سازی در سطح منطقه‌ای به ایجاد یک منطقه صلح و در نهایت، شکل‌گیری نظم منطقه‌ای بی‌ثبات می‌انجامد (Oneal, 2012).

پژوهش‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای

با تفحص در آثار نظری مطالعات منطقه‌ای، می‌توان سه نگاه متفاوت به نظم‌های منطقه‌ای را بازشناخت: ژئوپولیتیک‌محور؛ نظام‌محور؛ و منطقه‌گرایی.

الف) نگاه ژئوپولیتیک‌محور به نظم‌های منطقه‌ای: نگاه ژئوپولیتیک‌محور به دنبال بررسی این موضوع است که چگونه عوامل جغرافیایی، از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت راهبردی و منابع طبیعی روابط بین کشورها و تلاش آن‌ها برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران مؤثر است (Bellamy, 2006: 1)؛ در این میان، نظریه مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای، به عنوان جلوه بارز آن، مجاورت جغرافیایی را به‌عنوان مهم‌ترین مولفه شکل‌دهنده به نظم‌های منطقه‌ای در جهان در نظر می‌گیرد (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۲). «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» گروهی از دولت‌ها تعریف می‌شود که نگرانی اصلی امنیتی آن‌ها به حدی به یکدیگر گره خورده است که امنیت ملی آن‌ها را به صورت منطقی نمی‌توان جدای از یکدیگر مورد توجه قرار داد؛ و به بیان بهتر، فرآیندهای عمده امنیتی کردن و/یا غیرامنیتی کردن در آن‌ها به اندازه‌ای درهم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی

آن‌ها را نمی‌توان جدای از یکدیگر تحلیل یا حل کرد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۵). در این میان، وابستگی متقابل امنیتی میان اعضا؛ الگوهای دوستی و یا دشمنی؛ نزدیکی و مجاورت جغرافیایی؛ وجود حداقل دو بازیگر مؤثر؛ استقلال نسبی از سایر مجموعه‌ها (عبداله خانی، ۱۳۸۳: ۱۵۶) به عنوان مولفه‌های اصلی هر مجموعه امنیت منطقه‌ای برشمرده شده‌اند.

در این راستا، بوزان و طرفداران وی با تدوین و کاربرد نظریه مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای از دو جهت به مطالعات درمورد نظم منطقه‌ای کمک کرده‌اند: نخست آنکه، استدلال‌هایی قوی را در پیوند زدن میان ژئوپولیتیک منطقه‌ای و نظم منطقه‌ای درانداخته‌اند و دوم آنکه، به مطالعات امنیتی در سطح منطقه‌ای قوام بخشیده‌اند ولی با این حال، مفهوم‌سازی آن‌ها بدان اندازه پیش نرفته است که بتواند تبیین نظری جامعی را درباره «برونزادی نظم منطقه‌ای» به دست دهد.

ب) نگاه نظام‌محور به نظم‌های منطقه‌ای: نگاه نظام‌محور، نظم‌های منطقه‌ای را به عنوان نظام‌های تابعه نظام بین‌الملل تلقی می‌کنند. از نظر ویلیام تامپسون، نظام تابعه جزئی از نظام بزرگ‌تر است که ویژگی‌های خاص خود را دارد به گونه‌ای که دارای ساختار و مرزهای مشخصی است که آن را از محیط بیرونی‌اش متمایز می‌سازد؛ در این میان، نه الزاماً مرزهای جغرافیایی بلکه این نحوه نگرش نخبگان ملی است که مرزهای نظام تابعه را تعیین می‌کند. وی استدلال می‌کند که وجود الگویی از روابط متقابل در میان بازیگران؛ مجاورت واحدها؛ شناسایی شدن به عنوان نظام تابعه از سوی دیگران؛ و وجود حداقل دو یا چند واحد، شاخصه‌های اصلی نظام‌های تابعه هستند (Thompson, 1973: 93). کانتوری و اشپیگل نیز با تقسیم سیاست بین‌الملل به سه عرصه جهانی، منطقه‌ای و کشوری و متناظر با آن‌ها، شناسایی سه نوع نظام مسلط، تابع و داخلی، استدلال می‌آورند که نظام تابعه را برحسب چهار متغیر سطح و میزان انسجام، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط، به بخش مرکزی؛ بخش پیرامونی؛ و قدرت مداخله‌گر تقسیم می‌کنند. بخش مرکزی از یک یا چند کشور تشکیل شده است که مرکز ثقل سیاست بین‌المللی منطقه‌ای را شکل می‌دهند ولی معمولاً بخش مرکزی متشکل از چند کشور است که دارای زمینه‌های سیاسی، اجتماعی مشترک بوده و یا به زمینه‌های

سازمانی و یا فعالیت‌های مشترک دیگر دست می‌یابند. بخش پیرامونی کشورهای را که در یک نظام تابع معین، به دلیل متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا سازمانی از بخش مرکزی حذف می‌گردند ولی در سیاست‌های مربوط به نظام تابعه نقش آفرینی می‌کنند در خود جای می‌دهد. برخلاف بخش مرکزی، بخش پیرامونی اصولاً ناهمگن است و معمولاً کنش متقابل کمی میان اعضای این بخش وجود دارد به گونه‌ای که می‌توان گفت حداقل شرط لازم برای عضویت در بخش پیرامونی، مجاورت جغرافیایی است. قدرت مداخله‌گر، برخلاف بخش‌های مرکزی و پیرامونی که در درون منطقه قرار دارند، عمدتاً مشتمل بر کشورهای خارجی است که در نظام تابعه مشارکت می‌کنند و در واقع از اجزای آن نیز محسوب می‌شوند، به گونه‌ای که به عنوان حلقه پیوند بین نظام تابعه و نظام بین‌المللی عمل می‌کنند، چراکه آن‌ها معمولاً قدرت‌های اصلی نظام بین‌المللی به شمار می‌روند (Cantori and Spiegel, 1973: 487-493).

نویسندگان نظام‌های تابع از یک سو استدلال‌های منسجمی را در باره نحوه شکل‌گیری و پویای درونی نظام‌های تابعه به مثابه نظم‌های منطقه‌ای مطرح کرده‌اند و از سوی دیگر توانسته‌اند با پیوند زدن این مفهوم به مفهوم نظام بین‌الملل از طریق گنجانیدن متغیر قدرت مداخله‌گر، نشان دهند که نظم‌های منطقه‌ای لاجرم نه در حلاء بین‌المللی، بلکه در یک بافت بین‌المللی عمل می‌کنند ولی با این حال، توجه چندانی به این واقعیت مهم مبذول نداشته‌اند که نظم‌های منطقه‌ای به عنوان نظام‌های تابع پدیده‌های فرازمانی و فرامکانی نیستند بلکه در بستری تاریخی و اجتماعی بالیدن می‌گیرند.

ج) نگاه منطقه‌گرایی به نظم‌های منطقه‌ای: سرانجام سومین نگاه نظری به نظم منطقه‌ای را دانش پژوهان همگرایی منطقه‌ای مطرح کرده‌اند؛ به گونه‌ای که سه موج نظریه‌پردازی را درباره فرایندها و برآیندهای نظم‌های منطقه‌ای گذرانده‌اند. موج نخست که از آن تحت عنوان منطقه‌گرایی قدیم یاد می‌شود، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، با نام‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی، عمدتاً در پی توصیف و تبیین و البته تجویز نحوه همگرایی منطقه‌ای برآمدند و تجربه اروپا را به عنوان یک نمونه آرمانی و قابل تسری به سایر مناطق جهان در نظر گرفتند؛ نگاه منطقه‌ای آن‌ها در حلاء بین‌المللی

قابل درک بود نه در بافتار بین‌المللی و از این رو نقش نیروهای فرامنطقه‌ای و جهانی را در تحولات منطقه‌ای نادیده می‌انگاشتند.

اما در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، موج دوم قلم‌فرسایی‌ها در مطالعات منطقه‌ای شکل گرفت که به منطقه‌گرایی جدید معروف گردید. مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر در موج دوم، مجموعه پنج جلدی منطقه‌گرایی نوین ویراسته هتته، و همکاران (۱۳۹۱) است. در این اثر، استدلال شده است که منطقه‌گرایی جدید در چهار بُعد کارگزاری، انگیزه، جهت، و گستره از منطقه‌گرایی قدیم متفاوت و متمایز بوده است: از نظر کارگزاری و نقش کارگزاران، بر نقش‌آفرینی طیف وسیعی از بازیگران دولتی، فردی و اجتماعی در درون و برون منطقه تاکید می‌نهد؛ به لحاظ انگیزه و هدف، یک نوع همگرایی منطقه‌ای چندبعدی و چندوجهی را که شامل ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود و هدفی بسیار فراتر از ایجاد رژیم‌های تجارت آزاد و ائتلاف‌های نظامی - امنیتی منطقه‌ای دارد ترویج می‌کند؛ از لحاظ جهت و خط سیر، لزوماً از بالا به وسیله دولت‌ها یا ابرقدرت‌ها تحمیل نمی‌شود و از ضرورت‌های تغییرناپذیر و جبری ساختاری پیروی نمی‌کند؛ مناطق به طور خودجوش به وسیله کنش انسانی و رویه‌ها و کردارهای انسانی در شرایط بازتعریف منافع و فرآیندها برساخته می‌شوند؛ و سرانجام از حیث گستره و قلمرو نیز، منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای بسیار فراتر از تجربه همگرایی اروپا رفته و به صورت یک پدیده عمومی و جهانشمول درآمده است.

اما از میانه دهه ۲۰۰۰ میلادی، به نظر می‌رسد موج سوم قلم‌فرسایی‌های نظری در مورد منطقه‌گرایی بر بررسی تعاملات بین مناطق یا بینا منطقه‌گرایی متمرکز گردیده است که یورن هتته در مقاله‌ای با عنوان «فراسوی منطقه‌گرایی جدید» برای نخستین بار بدان اشاره کرده است (هتته، ۱۳۹۴: ۲۴۷-۲۳۹). در این راستا، برای مثال، ماری فرل و یورن هتته (2005: 12) در «سیاست جهان‌گستر منطقه‌گرایی: نظریه و عمل» تلاش می‌کنند روند کنونی در جهان را برآیند پیوند میان جهانی شدن و منطقه‌ای شدن به تصویر بکشند به گونه‌ای که به نظر می‌رسد با ترویج روزافزون منطقه‌گرایی، دنیایی پساوستفالیایی شکل خواهد گرفت. (احمدی و طالبی آرانی، ۱۳۹۷: ۱۹).

این قبیل نوشته‌ها نیز باز از دو نارسایی عمده رنج می‌برند: نخست آنکه، برونزادی نظم‌های منطقه‌ای در جهان غیرغربی را نه مفروض بلکه عملاً یک ضرورت دانستند چرا که آن را به‌مثابه پویایی در نظر گرفتند که یک عامل برون‌منطقه‌ای و به بیان بهتر، فرامنطقه‌ای، برای مثال مدل اروپایی همگرایی یا جهانی‌شدن، به نحوی جبری رقم می‌زند؛ دوم آنکه، نظم‌های منطقه‌ای را به سازمان‌های منطقه‌ای فرومی‌کاهند این در حالی است که در عالم واقع، موجودیت نظم منطقه‌ای در سازمان منطقه‌ای محدود نمی‌شود و از سوی دیگر، نظم منطقه‌ای واجد هویت خودبنیان و اراده‌ای ذاتی است.

روی هم رفته، وجه مشترک آثاری که در بالا بر حسب سه نگاه نظری متفاوت به نظم‌های منطقه‌ای در رشته مطالعات منطقه‌ای مورد بررسی قرار گرفتند در این است که اولاً درونزادی/برونزادی نظم‌های منطقه‌ای در آن‌ها چندان موضوعیتی ندارد و ثانیاً حساسیت تاریخی-اجتماعی در مباحث آن‌ها در مورد نظم‌های منطقه‌ای نیز ضعیف به نظر می‌رسد.

با این اوصاف، با مطالعه و بررسی آثار ذکر شده و سایر آثاری که برشمردن آن‌ها از مجال این نوشتار خارج است، به نظر می‌رسد که اما هیچ کدام از این آثار به طور خاص به بررسی علل عدم شکل‌گیری و موانع ایجاد نظم منطقه‌ای درونزاد آن هم با بررسی ریشه‌های تاریخی و اجتماعی آن اقدام ننموده‌اند و فراتر از آن تاکنون پژوهشی جامع که به ذکر ریشه‌ها و دلایل عدم شکل‌گیری نظم منطقه‌ای درونزاد به صورت یکجا و جامع پرداخته باشد، مشاهده نشد.

۳. مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل

در این میان، به نظر می‌رسد «غیرتاریخی و غیراجتماعی نگرستن در استدلال‌پردازی» نقص مشترک آثار بررسی شده در بخش پیشینه پژوهش بوده است. این همان جایی است که با بهره‌گیری از استدلال‌های مطرح شده در مکتب انگلیسی می‌توانیم به جبران ضعف‌های موجود در پیشینه ادبیات پژوهش بپردازیم. اما پیش از آنکه به اهتمام منطقه ای مکتب انگلیسی بپردازیم، معرفی مختصر مدعاهای پایه‌ای آن ضروری به نظر می‌آید.

مکتب انگلیسی گستره روابط بین‌الملل را بر حسب مفهوم «جامعه بین‌المللی» درمی‌یابد. همان‌گونه که لینکلتر و سوگانامی بیان می‌کنند، در بررسی برداشت هدلی بول، به عنوان مهمترین نظریه‌پرداز مکتب انگلیسی، درباره جامعه بین‌المللی می‌توان بر سه وجه ساختاری، کارکردی و تاریخی جامعه بین‌المللی تمرکز کرد. در وجه ساختاری، قواعد، و نه صرفاً توزیع توانمندی‌های مادی، به ساختار جامعه بین‌المللی شکل می‌دهند و تعاملات دولت‌ها درجه‌ای از نظم را به نمایش می‌گذارند که، در شرایط آناشسی، به طور معمول نمی‌توان انتظار داشت. با این حال، هرچند جامعه بین‌المللی ساختار آناشیک دارد، ولی در طول تاریخ حیات خود نهادهای مختص به خودش را داشته است که با نهادهای عرصه داخلی فرق دارند و از طریق آن‌ها، نظم در سیاست جهانی در سطح بنیادولتی حفظ می‌شود. این نهادها عبارت‌اند از: موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، و مدیریت قدرت‌های بزرگ. (Linklater and Suganami, 2006: 44-46)

در این میان، «اصل هنجاری بنیادین سیاست جهانی در عصر کنونی؛ قواعد همزیستی؛ وقواعد مربوط به تنظیم همکاری میان دولت‌ها» به عنوان قواعد تاثیرگذار بر ساختار جامعه بین‌المللی برشمرده می‌شود. اصل بنیادین ناظر بر ایده وجود جامعه دولت‌ها متعالی‌ترین اصل هنجاری درباره سازماندهی سیاسی بشر است. «قواعد همزیستی» به موضوعات پایه‌ای از قبیل کنترل توسل به زور به وسیله دولت‌ها و یا انعقاد موافقت‌نامه‌های معتبر میان آن‌ها مربوط می‌شود، و در حقوق بین‌الملل عمومی، و تا حد کمتری، در ایده‌های اخلاقی متعارف درباره روابط بین دولت‌ها تجسم می‌یابد. قواعد همکاری متشکل از قواعد متعددی است که همکاری را نه صرفاً در حیطه‌های سیاسی و استراتژیک بلکه در حیطه‌های اجتماعی و اقتصادی تسهیل می‌کند و تصور کردن وجود آن‌ها خارج از معاهدات و پیمان‌های حقوقی بین‌المللی دشوار است: 1977: (69-70). به نقل از (Linklater and Suganami, 2006: 51). صرف شناسایی وجود قواعد برای حفظ نظم بین‌المللی کفایت نمی‌کند. قواعد برای آنکه کارآمد باشند باید بیان، مدیریت، تفسیر، و اجرا شوند، و حقانیت یابند، جرح و تعدیل شوند، و مورد حمایت و حفاظت قرار گیرند و این کارویژه‌ها از طریق همان نهادهای پنج‌گانه انجام می‌گیرند (Linklater and Suganami, 2006: 51, part 2, 1977: 56-7).

پس می‌توان استدلال کرد که قواعد و نهادها توأم با یکدیگر به نظم بین‌المللی تداوم می‌بخشند. در نهایت هدلی بول استدلال می‌کند که این خود دولت‌های حاکمیت‌دار هستند که مسبب اصلی کارآمدسازی قواعدند. دولت‌ها قواعد را وضع می‌کنند، و آن‌ها را بیان، مدیریت، تفسیر و اجرا می‌کنند، بدان‌ها حقانیت می‌دهند و آن‌ها را جرح و تعدیل می‌کنند و مورد حمایت و حفاظت قرار می‌دهند (طالبی آرانی، ۱۳۹۶: ۱۱۵).

اما در مطالعه کارکردی جامعه بین‌المللی استدلال می‌شود که هر جامعه‌ای سه هدف اولیه دارد که عبارت‌اند از: تأمین امنیت در برابر خشونت، پایبندی به قراردادهای و ثبات مالکیت. این سه هدف به مفهوم «نظم» می‌رسیم، بدین معنا که نظم «الگوی فعالیت انسانی است که این سه هدف را تداوم می‌بخشد» (5:1977). درپرتوی همین استدلال کلی، می‌توان شش هدف را برای جامعه بین‌المللی شناسایی کرد که عبارت‌اند از: صیانت از خود جامعه بین‌المللی در برابر چالش‌های کنشگران فوق‌دولتی، فرودولتی و فرادولتی برای ایجاد امپراطوری جهانی؛ حفظ استقلال تک‌تک دولت‌ها؛ برقراری صلح به معنای فقدان جنگ میان اعضای جامعه بین‌المللی، البته به جز در شرایط خاص و با رعایت اصول مورد قبول عام؛ تحدید خشونت بنیاددولتی؛ پایبندی به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی؛ و ثبات آنچه به حیطة حاکمیتی هر دولت تعلق دارد (Linklater and

Suganami, 2006: 56-7)

در همین راستا، نظم بین‌المللی، یعنی الگوی فعالیتی که این اهداف اولیه جامعه بین‌المللی را تداوم می‌بخشد، در صورتی تحقق می‌یابد که سه قاعده اصلی جامعه بین‌المللی اجرا شود و پنج نهاد بین‌المللی (موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، و مدیریت قدرت‌های بزرگ) عمل کنند (5:2:1977 با این اوصاف، می‌توان گفت که جامعه بین‌المللی برحسب سه اصل تعریف می‌شود: اولاً، اصول سازنده هنجاری که اصول نظم‌دهنده اصلی را تعریف می‌کنند و این اصل درمورد جامعه بین‌المللی عبارت است از حاکمیت. ثانیاً، اصول همزیستی مسالمت‌آمیز مانند محدود کردن خشونت، تأسیس حقوق مالکیت، و ثبات معاهدات که حداقلی را برای ایجاد جامعه به وجود می‌آورد. در این سطح نهادهای بین‌المللی نظیر دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و موازنه قوا نقش مهمی دارند؛ ثالثاً، اصولی که همکاری را در حوزه‌های مختلف (سیاست، استراتژی، اقتصاد و ...) تسهیل می‌کند که نمونه بارز آن را می‌توان در

معاهدات مربوط به خلع سلاح و رژیم‌های بین‌المللی یافت (-Czaputoicz,2003:19)
20 در گوهری مقدم، ۴: (۱۳۹۱)

اما با این حال، فقط جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل موضوع مطالعه مکتب انگلیسی نبوده است، بلکه به ویژه در طی دو دهه اخیر، سطح منطقه‌ای نیز مورد توجه دانش پژوهان آن قرار گرفته است. توجه به سطح منطقه‌ای را می‌توان در مطالعه وجه تاریخی جامعه بین‌المللی که در بحث در مورد گسترش تاریخی جامعه بین‌المللی (طالبی آرانی، ۱۳۹۶) نمود یافته است جستجو کرد.

۴. اهتمام منطقه‌ای مکتب انگلیسی

توجه مکتب انگلیسی به سطح منطقه‌ای بیش از همه در مفهوم جوامع بین‌المللی منطقه‌ای تبلور یافته است؛ ایده محوری نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی این است که جامعه بین‌المللی جهان گستر متشکل از جوامع بین‌المللی منطقه‌ای است که در طی یک سده اخیر به مرور زمان در اثر فرایندی که از آن تحت عنوان «گسترش» یاد می‌شود شکل گرفته‌اند. در این راستا، مستنبط از دیدگاه بول در مورد جامعه بین‌المللی، می‌توان گفت که جامعه بین‌المللی منطقه‌ای «گروهی از دولت‌های کم‌ویش همجوار، است که با آگاهی از برخی منافع مشترک و ارزش‌های مشترک، خود را هم مقید به مجموعه‌ی مشترکی از قواعد در روابط خود با یکدیگر و سهم در کار نهادهای مشترک و هم واقع شده در یک گستره جغرافیایی طبیعی ادراک می‌کنند به گونه‌ای که از یک سو، بیشترین تأثیر متقابل میان موجودیت تک‌تک آن‌ها و موجودیت کلی آن گستره جغرافیایی وجود دارد و از سوی دیگر، در عرصه بین‌المللی نیز هم وجود آن و هم تعلق دولت‌های واقع در آن به آن شناسایی شده است» (Bull, 1977).

مهم‌ترین نظریه‌پرداز مکتب انگلیسی در دو دهه اخیر که به نظریه‌پردازی درباره سطح منطقه‌ای جامعه بین‌المللی پرداخته است بری بوزان (Buzan, 2012) است. او بیان می‌کند اگرچه یک جامعه میان‌دولتی کثرت‌گرا در مقیاس جهانی، مبتنی بر پذیرش جهانی نهادهای اصلی و ستفالیایی مانند حاکمیت، سرزمین، دیپلماسی و حقوق بین‌الملل وجود دارد ولی این جامعه جهانی به شکل نابرابر توسعه یافته است. از این رو می‌توان استدلال کرد که

مکتب انگلیسی تنها نظریه روابط بین‌الملل است که بحث در مورد مناطق را نه در حاشیه و ادامه نظریه پردازی خود بلکه در هسته نظریه پردازی خود مطرح ساخته است.

الف) پیدایی جامعه بین‌المللی منطقه‌ای در اروپا: بوزان بر این باور است که پدیداری جامعه بین‌المللی در وهله نخست نه جهان‌گستر بلکه منطقه‌گستر بود به گونه‌ای که در میانه سده هفدهم، نخستین جامعه بین‌المللی منطقه‌گستر در اروپا شکل گرفت؛ ظهور دولت‌های حاکمیت‌دار سرزمینی پس از صلح وستفاليا تا حد زیادی ماهیت حکمرانی در اروپا را تعیین کرد.

کنفرانس‌های وستفالی را می‌توان اولین اقدام در راه ایجاد تشکیلات بین‌المللی در دوران جدید نامید. عهدنامه‌های وستفالی به جنگ‌های سی ساله اروپا پایان داد. در کنفرانس‌هایی که بعد از این جنگ‌ها تشکیل شد، دولت‌های اروپا جهت حل اختلافات خود از طریق کنفرانس‌های بین‌المللی اقدام کردند. معاهدات وستفالی اصول اساسی حقوق بین‌الملل را پایه ریزی کرد و حاکمیت و برابری کشورها از جمله اصول عمده روابط بین‌الملل قلمداد گردید. مرزهای بین‌المللی مشخص و اعزاز دیپلمات‌ها و روابط دیپلماتیک از نوع جدید در اروپا آغاز شد و شکل نوینی از همکاری سیاسی آغاز شد (بیژنی، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

درواقع، شاید بتوان واقعه صلح وستفالی ۱۶۴۸ را آغاز دوره تاریخی معاصر شمرد، چون در این دوره مفاهیم حاکمیت، دولت‌ملت و حکومت شکل گرفت و هویت سیاسی کشورها تثبیت شد. بدین سان، نخستین جامعه بین‌المللی در گستره‌ای منطقه‌ای با تأسیس حاکمیت به عنوان هنجار مقوم آن شکل گرفت.

ب) گسترش جامعه بین‌المللی منطقه‌ای در عرصه‌های غیراروپایی: همان گونه که باری بوزان استدلال آورده است، با تأسیس حاکمیت و شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای در اروپا، هنجار حاکمیت به شکل‌های متفاوتی به سایر نواحی غیراروپایی جهان اشاعه یافت که از آن تحت عنوان «گسترش جامعه بین‌المللی اروپایی» یاد می‌شود. درواقع، با گسترش جامعه بین‌المللی به مناطق غیراروپایی، حاکمیت تأسیسی به صورت حاکمیت تحصیلی درآمد. در نتیجه هنجار حاکمیت به عنوان یک هنجار وارداتی از طریق برخی سازوکارها که در ذیل می‌آید به این مناطق اشاعه یافت و به تشکیل مناطق غیراروپایی انجامید:

۱ - سازوکار کوچ جمعیت! شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای چه بسا ممکن است در صورتی اتفاق افتاده باشد که بافت جمعیتی مردم و فرهنگ‌های بومی تا حد زیادی در اثر ورود جمعیت مهاجر اروپایی و غیراروپایی (عمدتاً بردگان آفریقایی) تغییر یابد. نتیجه این سرگذشت را می‌توان عمدتاً در آمریکا، استرالیا، نیوزلند و جنوب آفریقا مشاهده کرد. نابودی و به حاشیه رانده شدن فرهنگ‌های بومی، نقش بسزایی در توسعه اجتماعی و سیاسی این مناطق داشته به گونه‌ای که روند توسعه اجتماعی و سیاسی نیز در تسلط اروپاییان مهاجر قرار گرفت. به این ترتیب جذب آن‌ها در درون جامعه بین‌المللی اروپایی با تنش کمتر و سهولت بیشتری صورت گرفت (Buzan, 2012: 30-32).

۲- سازوکار استعمارزدایی: پس از شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای در اروپا، رفته‌رفته پیشتازان اروپایی و پس از مدتی دنباله‌روهای آنان، استقلال سیاسی و اقتصادی مردمان غیراروپایی را زیر سلطه خود آوردند؛ به گونه‌ای که سرنوشت اکثر مردم آفریقا، جنوب و جنوب شرق آسیا، جزایر اقیانوس آرام و جنوب غرب آسیا را رقم زدند؛ در نتیجه، ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اغلب مرزهای مستعمره‌ها به گونه‌ای که بازتاب‌دهنده علایق اروپاییان بود شکل گرفت و تاکنون نیز پا برجا بوده است (Buzan, 2012: 32). اما، بهای استعمارزدایی، پذیرش شکل غربی دولت، تن دادن به مرزهایی مصنوعی بوده که قدرت‌های استعماری برحسب اهداف، منافع، برنامه‌ها و توافق میان خود ترسیم کرده بودند. بسیاری از مردم مستعمرات از دو نهاد اصلی جامعه بین‌المللی غربی/اروپایی یعنی حاکمیت و ملی‌گرایی به‌عنوان ابزاری برای مبارزه با استعمار استفاده کردند تا اینکه حاکمیت را نه تأسیس بلکه کسب کردند. بدین سان، نتیجه روند استعمار و استعمارزدایی پیدایش مجموعه‌ای از دولت‌های سازگار با شکل غربی بود که تا اندازه‌ای از تاریخ محلی خود فاصله گرفته بودند. دولت‌های پسااستعماری براساس الگوی مدرن حاکمیت، سرزمین و دولت‌ملت بازتعریف شدند. البته، آن‌ها به‌عنوان کشورهای مستقل توانستند تمایزات فرهنگی-اجتماعی خود از غرب را بیان کنند و همین امر به نوبه خود به تأثیرگذاری الگوهای فرهنگی-اجتماعی در شکل‌گیری جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی منجر شد (Buzan, 2012: 32-33).

۳ - سازوکار مواجهه: مواردی هم وجود داشته است که برخی قلمروها و کشورها نه آماج کوچ جمعیت اروپایی قرار گرفتند و نه به استعمار آنها درآمدند؛ در عوض، آنها مواجهه‌ای چه بسا قهرآمیز با غرب داشتند و نوعی روند اصلاحات به سمت «استاندارد تمدن» را برای حفظ استقلال و رسیدن به یک شناسایی حقوقی بین‌المللی به‌عنوان اعضای جامعه بین‌المللی از سر گذراندند. این مدعا به ویژه در مورد چین و ژاپن و تا حد بسیار زیادی در مورد ترکیه، ایران، تایلند و ایتوبی صدق می‌کند (Buzan, 2012: 33-35).

بدین سان، می‌توان دید که مکتب انگلیسی بر موضعی متمرکز است که نه تنها الگوهای فرهنگی و سیاسی را مطرح می‌کند، بلکه ساختارهای جامعه بین‌المللی را نیز که هنجارهای غربی و نهادهای تعریف‌کننده جامعه بین‌المللی اروپایی، در سطح منطقه‌ای ایجاد کرده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهد.

ج) حالت‌های گسترش جامعه بین‌الملل اروپایی به عرصه‌های غیراروپایی: حال با توجه به آنچه در قسمت پیشین مطرح گردید، در ادامه استدلال‌های باری بوزان درباره شکل‌گیری جوامع بین‌المللی غیراروپایی (Buzan, 2012: 30-35)، می‌توان برخی استنتاج‌های نظری را نیز به شرح ذیل مطرح کرد:

می‌توان هفت سناریو را در مورد نحوه شکل‌گیری جوامع بین‌المللی غیراروپایی که در نتیجه اشاعه/کسب حاکمیت می‌تواند تحقق یابد، مطرح کرد، که می‌تواند مشتمل بر سه حالت باشد:

حالت نخست مربوط به آن جوامع بین‌المللی غیراروپایی است که تنها از طریق یکی از سازوکارهای سه‌گانه اشاعه / کسب حاکمیت شکل گرفته‌اند که سه حالت را در خود دارند که عبارت‌اند از:

(۱) شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی از طریق کوچ جمعیت

(۲) شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی از طریق مواجهه

(۳) شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی از طریق استعمارزدایی

بدین‌سان، هنگامی که جامعه بین‌المللی غیراروپایی صرفاً و تماماً از طریق یک سازوکار شکل می‌گیرد، به عرصه‌ای متجانس تبدیل می‌گردد؛ بدین معنا که تمامی دولت‌های واقع در آن جامعه بین‌المللی غیراروپایی سرگذشت یکسانی را به خود دیده‌اند، به گونه‌ای که

شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی اولاً فقط به یکی از شیوه‌های مواجهه، استعمارزدایی، یا کوچ جمعیت رخ داده است و ثانیاً در یک برهه زمانی خاص رخ داده و به یک باره کل یک عرصه جغرافیایی مشخص را درنوردیده است.

حالت دوم در پیوند با آن جوامع بین‌المللی غیراروپایی است که از طریق یک جفت از سازوکارهای سه‌گانه اشاعه / کسب حاکمیت شکل گرفته‌اند که این نیز باز سه حالت را در خود دارد که عبارت‌اند از:

(۴) شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی از طریق کوچ جمعیت و

استعمارزدایی

(۵) شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی از طریق مواجهه و استعمارزدایی

(۶) شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی از طریق مواجهه و کوچ جمعیت

بدین سان، هنگامی که جامعه بین‌المللی غیراروپایی از طریق یک جفت از سه سازوکار شکل می‌گیرد، به عرصه‌ای نامتجانس تبدیل می‌گردد؛ بدین معنا که تمامی دولت‌های واقع در آن جامعه بین‌المللی غیراروپایی سرگذشت ناهمسانی را به خود دیده‌اند، به گونه‌ای که شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی اولاً به یک جفت از شیوه‌های مواجهه، استعمارزدایی، یا کوچ جمعیت رخ داده است و ثانیاً در یک بازه زمانی مدت‌دار رخ داده و به مرور زمان کل یک عرصه جغرافیایی مشخص را درنوردیده است.

در حالت سوم، هر سه سازوکار به عنوان ابزار اشاعه/کسب حاکمیت در شکل‌دهی به جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی عمل کرده است؛ به بیان بهتر، ما چه بسا ممکن است شاهد یک حالت ذیل باشیم:

(۷) شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی از طریق مواجهه، کوچ جمعیت،

و استعمارزدایی

بدین سان، هنگامی که جامعه بین‌المللی غیراروپایی از طریق هر سه سازوکار شکل می‌گیرد، به نامتجانس‌ترین عرصه در جامعه بین‌المللی جهان‌گستر تبدیل می‌گردد؛ بدین معنا که دولت‌های واقع در آن جامعه بین‌المللی غیراروپایی سرگذشت ناهمسان و چه بسا متعارضی را به خود دیده‌اند، به گونه‌ای که شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی اولاً، در اثر تلفیقی از سازوکارهای مواجهه، استعمارزدایی، یا کوچ جمعیت رخ داده است و ثانیاً، در طولانی‌ترین بازه زمانی و با آهنگی بسیار کند کل یک عرصه

جغرافیایی گسترده را درنور دیده است. در این حالت است که ما باید نه از منطقه بلکه از کلان منطقه سخن به میان آوریم.

برآیند منطقه‌ای	پیامد درون منطقه‌ای		شواهد تجربی	سازوکارهای شکل‌گیری جوامع بین‌المللی غیراروپایی	حالت‌های شکل‌گیری جوامع بین‌المللی غیراروپایی
	روابط میان‌دولتی	شکل‌بندی دولت			
-----	-----	-----	-----	مواجهه	متجانس
درونزادی نظم امنیتی منطقه‌ای	همکاری میان‌دولتی	مشابه	جامعه بین‌المللی منطقه‌ای آمریکای شمالی	کوچ جمعیت	
برونزادی نظم امنیتی منطقه‌ای	منازعات میان‌دولتی	کم‌ویش مشابه	جامعه بین‌المللی منطقه‌ای آفریقای غربی جامعه بین‌المللی منطقه‌ای آسیای مرکزی جامعه بین‌المللی منطقه‌ای جنوب آسیا	استعمارزدایی	نامتجانس
برونزادی نظم امنیتی منطقه‌ای	منازعات میان‌دولتی	مناقضت	جامعه بین‌المللی منطقه‌ای خلیج فارس جامعه بین‌المللی منطقه‌ای جنوب شرق آسیا	مواجهه و استعمارزدایی	
برونزادی نظم امنیتی منطقه‌ای	منازعات میان‌دولتی	مناقضت	جامعه بین‌المللی منطقه‌ای اقیانوسیه جامعه بین‌المللی منطقه‌ای جنوب افریقا	مواجهه و کوچ جمعیت	بسیار نامتجانس
برونزادی نظم امنیتی منطقه‌ای	منازعات میان‌دولتی	مناقضت	جامعه بین‌المللی منطقه‌ای آمریکای لاتین	کوچ جمعیت و استعمارزدایی	
برونزادی شلید نظم امنیتی منطقه‌ای	منازعات تصادفی میان‌دولتی	متعارض	جامعه بین‌المللی منطقه‌ای خاورمیانه جامعه بین‌المللی منطقه‌ای آسیا-پاسفیک	مواجهه، کوچ جمعیت و استعمارزدایی	

شکل‌گیری جوامع بین‌المللی غیراروپایی

در این میان، همان گونه که جدول فوق به صورت مقایسه‌ای نشان می‌دهد، از بین این حالت‌های هفتگانه، نمونه‌های تجربی متناظر با اکثر این حالت‌ها نیز وجود دارد به گونه‌ای که تنها حالتی که شکل‌گیری جامعه بین‌المللی غیراروپایی صرفاً از طریق مواجهه شکل گرفته باشد فرضی است؛ به بیان بهتر، هیچ جامعه بین‌المللی منطقه‌ای را نمی‌توان یافت که تمام دولت‌های واقع در آن از طریق مواجهه به حاکمیت دست یافته باشند.

د) الزامات شکل‌گیری جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی: همان گونه که در جدول نشان داده شده است، شکل‌گیری جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی، فارغ از آنکه از طریق کدام سازوکار یا تلفیقی از سازوکارها رخ داده باشد، دو تأثیر مهم در درون خود دارند که از این تأثیرات تحت عنوان «پیامدهای درون منطقه‌ای» یاد می‌کنیم. این پیامدها عبارت‌اند از:

۱) شکل‌بندی دولت: دست‌یابی دولت‌های واقع در یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی به حاکمیت به نوبه خود بر شکل‌بندی آن‌ها در سه بعد مهم تأثیر می‌گذارد (Howland & White, 2008: 1-19):

الف) در بعد سیاسی، نوع رژیم مطرح می‌شود؛ برای مثال، نظام سیاسی دولت اقتدارگراست یا دموکراتیک، پادشاهی است یا جمهوری، تک‌ساخت است یا فدرال.

ب) در بعد اقتصادی، مبنای سامان‌یابی اقتصادی دولت در نظر گرفته می‌شود؛ برای مثال، نظام اقتصادی دولت ضعیف است یا قوی، تولیدپایه است یا رانتیر،

ج) در بعد اجتماعی، می‌توان به الگوی انسجام‌یابی اجتماعی شهروندان دولت اشاره کرد؛ برای مثال میزان وفاداری به حکومت ملی در میان شهروندان تا چه اندازه است، یا وفاداری قبیله‌ای، محلی، قومی، مذهبی، در قیاس با وفاداری ملی تا چه اندازه است.

۲) روابط میان‌دولتی: وقتی دولت‌های واقع در یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی به حاکمیت دست می‌یابند، منافع را بر حسب حاکمیت به دست آمده تعریف می‌کنند و می‌کوشند در پیگیری روابط میان خود آن منافع را دنبال کنند. در این میان، دو وضعیت کلی می‌تواند میان آن‌ها بروز کند:

الف) همکاری بینادولتی: اگر منفعی که دنبال می‌کنند کم‌وبیش سازگار باشد فضای همکاری بین آن‌ها ایجاد می‌شود؛ البته، روابط همکاری‌آمیز میان آن‌ها نیز طیفی از حالت‌ها را در خود جای می‌دهد؛ به گونه‌ای که بر روی پیوستاری قرار می‌گیرد که از تفاهم منتهی به توافق شروع می‌شود و می‌تواند به همگرایی بینجامد و حتی در قالب شکل‌گیری جامعه امن به اوج خود برسد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۶۹-۱۶۸).

ب) منازعه بینادولتی: وضعیت ناسازگاری منافع میان آن‌ها نوعی فضای منازعه را پدید می‌آورد که از سوءتفاهم و اختلاف که عمدتاً رنگ حقوقی دارد آغاز می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر اوج بگیرد می‌تواند به تنش، بحران و حتی جنگ تمام‌عیار بینجامد. در این راستا، منازعات میان دولت‌های واقع در جامعه بین‌المللی غیراروپایی می‌تواند رنگ سرزمینی، ایدئولوژیک یا ژئوپولیتیک داشته باشد (طالبی آرانی، ۱۹۱: ۱۳۹۷).

بدین سان، سه مدعای مهم اما متمایز را می‌توان از «زنجیره علیّی نحوه شکل‌گیری جوامع بین‌المللی غیراروپایی / پیامد درون‌منطقه‌ای / برآیند منطقه‌ای» استنباط کرد:

(۱) در حالت‌های متجانس شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی، از آنجا که دولت‌های حاکمیت‌دار از حیث مناسبات حاکمیت‌بنیان میان خود، تجربه زمانی انباشته‌شده کم‌ویش همسانی دارند و شیوه حاکمیت‌یابی آن‌ها نیز به نحو مشابهی بوده است عمدتاً ما شاهد شکل‌بندی‌های مشابه و یا کم و بیش مشابه دولت هستیم ولی در صورتی که شکل‌گیری جامعه بین‌المللی غیراروپایی صرفاً از طریق استعمارزدایی صورت گرفته باشد، منازعه میان‌دولتی رخ می‌نمایاند و در صورتی که شکل‌گیری جامعه بین‌المللی غیراروپایی صرفاً از طریق کوچ جمعیت صورت گرفته باشد، ما شاهد همکاری میان‌دولتی خواهیم بود و از این رو، در شکل‌گیری جامعه بین‌المللی غیراروپایی از طریق کوچ جمعیت، نظم امنیتی منطقه‌ای، فارغ از وابستگی امنیتی به بازیگر برون‌منطقه‌ای و فارغ از مداخله برون‌منطقه‌ای، عمدتاً درون‌زاد می‌گردد و در شکل‌گیری جامعه بین‌المللی غیراروپایی از طریق استعمارزدایی، نظم امنیتی منطقه‌ای، به علت وجود وابستگی امنیتی به بازیگر برون‌منطقه‌ای و مداخله برون‌منطقه‌ای، عمدتاً برون‌زاد می‌گردد.

(۲) در حالت‌های نامتجانس شکل‌گیری جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی، از آنجا که دولت‌های حاکمیت‌دار از حیث مناسبات حاکمیت‌بنیان میان خود، تجربه زمانی انباشته‌شده ناهمسانی دارند و شیوه حاکمیت‌یابی آن‌ها نیز به نحو متفاوتی بوده است، ما شاهد شکل‌بندی‌های متفاوت دولت و منازعات میان‌دولتی هستیم که زمینه وابستگی امنیتی به بازیگر برون‌منطقه‌ای و مداخله برون‌منطقه‌ای را فراهم می‌سازند به گونه‌ای که نظم امنیتی منطقه‌ای نیز عمدتاً برون‌زاد می‌گردد.

(۳) در حالت‌های بسیار نامتجانس شکل‌گیری جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی، از آنجا که دولت‌های حاکمیت‌دار از حیث مناسبات حاکمیت‌بنیان میان خود، تجربه زمانی انباشته‌شده متضادی را دارند و شیوه حاکمیت‌یابی آن‌ها نیز به نحو متباینی بوده است، ما شاهد شکل‌بندی‌های متعارض دولت و منازعات تصاعدی میان‌دولتی هستیم که زمینه وابستگی امنیتی به شمار فزاینده‌ای از بازیگران برون‌منطقه‌ای و مداخله‌های همزمان و چندگانه بازیگران برون‌منطقه‌ای را فراهم می‌سازند به گونه‌ای که نظم امنیتی منطقه‌ای نیز به شدت برون‌زاد می‌گردد.

براین اساس، با توجه به استدلال‌های نظری فوق که در واقع تلاشی برای بسط رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی مکتب انگلیسی بوده است می‌توان به گزاره‌های نظری ذیل دست یافت:

۱- جامعه بین‌المللی منطقه‌ای اروپایی که در نتیجه حاکمیت‌یابی تأسیسی دولت‌های واقع در آن شکل گرفته است تا حد زیادی واجد یک نظم منطقه‌ای درونزاد می‌باشد.

۲- جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی که با حاکمیت‌یابی تحصیلی دولت‌های واقع در آن در اثر کوچ جمعیت شکل می‌گیرد واجد یک نظم منطقه‌ای درونزاد می‌گردد.

۱۸۱

۳- جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی که با حاکمیت‌یابی تحصیلی دولت‌های واقع در آن در اثر استعمارزدایی شکل می‌گیرد واجد یک نظم منطقه‌ای برونزاد می‌گردد.

۴- هر چه جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی که محصول حاکمیت‌یابی تحصیلی همسان دولت‌های واقع در آن است متجانس‌تر باشد، بیشتر احتمال می‌رود که شکل‌بندی‌های مشابه دولت و همکاری‌های میان‌دولتی را تجربه کند و در نتیجه، به سمت یک نظم منطقه‌ای درونزاد حرکت کند.

۵- هر چه جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی که محصول حاکمیت‌یابی تحصیلی ناهمسان دولت‌های واقع در آن است نامتجانس‌تر باشد، بیشتر احتمال می‌رود که شکل‌بندی‌های متفاوت دولت و منازعات میان‌دولتی را تجربه کند و در نتیجه، واجد یک نظم منطقه‌ای برونزاد باشد.

۶- اگر جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی که محصول حاکمیت‌یابی تحصیلی ناهمسان دولت‌های واقع در آن، و در واقع نامتجانس، است، سازوکار مواجهه را نیز به خود دیده باشد، بیشتر احتمال می‌رود که شکل‌بندی‌های متفاوت دولت و منازعات میان‌دولتی را تجربه کند و در نتیجه، واجد یک نظم منطقه‌ای ریزاد باشد.

۷- در صورتی که اعضای یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای نامتجانس در عین حال اعضای یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای بسیار نامتجانس نیز باشند، نظم منطقه‌ای جامعه بین‌المللی منطقه‌ای نامتجانس، از نظم منطقه‌ای جامعه بین‌المللی منطقه‌ای بسیار نامتجانس تأثیر می‌پذیرد.

در پایان، بر اساس گزاره‌های نظری فوق می‌توان استنتاج‌های نظری پایه‌ای ذیل را برای بررسی مصادیق تجربی که در جدول مربوط به «شکل‌گیری جوامع بین‌المللی غیراروپایی» تحت عنوان شواهد تجربی آمده است مطرح کرد:

۱. در بستر گسترش جامعه بین‌المللی منطقه‌ای اروپایی به عرصه‌های غیراروپایی، صرفاً شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی متجانس از طریق کوچ جمعیت، باعث می‌گردد که شکل‌بندی‌های مشابه دولت و همکاری‌های میان‌دولتی مجال برآمدن نظم منطقه‌ای درون‌زاد را فراهم نمایند.

۲. در بستر گسترش جامعه بین‌المللی منطقه‌ای اروپایی به عرصه‌های غیراروپایی، شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی نامتجانس باعث می‌گردد که شکل‌بندی‌های متفاوت دولت و منازعات درون منطقه‌ای مجال برآمدن نظم منطقه‌ای برون‌زاد را فراهم نمایند.

۳. در بستر گسترش جامعه بین‌المللی منطقه‌ای اروپایی به عرصه‌های غیراروپایی، شکل‌گیری جامعه بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی بسیار نامتجانس باعث می‌گردد که شکل‌بندی‌های متعارض دولت و منازعات تصاعدی درون منطقه‌ای، مجال برآمدن نظم منطقه‌ای به‌شدت برون‌زاد را فراهم نمایند.

۴. در صورتی که اعضای یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای نامتجانس در عین حال اعضای یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای بسیار نامتجانس نیز باشند، نظم منطقه‌ای جامعه بین‌المللی منطقه‌ای نامتجانس از دو جهت از نظم منطقه‌ای جامعه بین‌المللی منطقه‌ای بسیار نامتجانس تأثیر می‌پذیرد:

الف) تأثیرپذیری شکل‌بندی دولت در جامعه بین‌المللی منطقه‌ای نامتجانس از شکل‌بندی دولت در جامعه بین‌المللی منطقه‌ای بسیار نامتجانس.

ب) تأثیرپذیری روابط بینادولتی در جامعه بین‌المللی منطقه‌ای نامتجانس از روابط بینادولتی در جامعه بین‌المللی منطقه‌ای بسیار نامتجانس.

حال، در پاسخ به پرسش پایه‌ای نظری که در ابتدای این مقاله مطرح شد، به عنوان براینده استنتاج‌های فوق می‌توان این گزاره را تدوین کرد که به نظر می‌رسد تفاوت در تجربه‌های حاکمیتی دولت‌های واقع در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی، «شکل‌بندی‌های دولت و منازعات درون منطقه‌ای» را به گونه‌ای رقم زده است که باعث

گردیده است، با وابستگی امنیتی آن دولت‌ها به کنشگران فرامنطقه‌ای از یک سو و مداخله کنشگران فرامنطقه‌ای از سوی دیگر، نظم منطقه‌ای درونزاد در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی شکل نگیرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش کردیم با ارائه یک مدل نظری، تبیینی فهم‌پذیر و مناسب درباره وضعیت نظم منطقه‌ای در جوامع بین‌المللی منطقه‌ای غیراروپایی به دست دهیم که هم از قابلیت تعمیم‌دهی به موارد هرچه پرشمارتر برخوردار باشد و هم توجه ویژه‌ای به بافتهای زمانی و مکانی خاص جوامع بین‌المللی منطقه‌ای متفاوت در سراسر جهان مبذول دارد. در این رابطه، بر آن شدیم که از اهتمام منطقه‌ای مکتب انگلیسی به‌عنوان یک نظریه روابط بین‌الملل که نسل جدید آن بیشترین توجهات را به ابعاد منطقه‌ای جامعه بین‌المللی جهان‌گستر کنونی داشته است بهره‌گیریم تا بتوانیم سهمی در بسط مباحث این نظریه داشته باشیم.

برای همین منظور، با بررسی پیشینه پژوهش در مورد تاملات نظری درباره نظم منطقه‌ای، استدلال آوردیم که مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل غنی‌ترین و قوی‌ترین دستمایه‌های نظری خود را به تاملات درباره نظم منطقه‌ای وارد می‌سازد. از این رو، پس از شرح نگاه منطقه‌ای مکتب انگلیسی کوشیدیم استدلال‌های آن را به‌گونه‌ای بسط دهیم که مدلی نظری درباره تبیین نظم منطقه‌ای غیراروپایی ارائه دهیم.

در این میان، به تاسی از چرنوف نظم منطقه‌ای را که در این نوشتار مطرح شد می‌توان بر حسب سه معیار مورد ارزیابی قرار داد: اولاً آیا و تا چه اندازه‌ای با واقعیت تجربی بیرونی تناظر دارد؛ ثانیاً آیا و تا چه اندازه‌ای انواع و اقسام گزاره‌های آن از انسجام درونی برخوردارند؛ و ثالثاً آیا و تا چه اندازه‌ای در تحلیل مصداق نیز به کار می‌آید؛ ارزیابی انتقادی این الگوی نظری در آینده می‌تواند سهم ارزنده‌ای در بالندگی نظری مطالعات منطقه‌ای و مکتب انگلیسی در تحلیل موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی روز داشته باشد؛ این دورنمای ارزیابانه از طریق آزمودن کاربست آن برای مناطق مختلف جهان تحقق‌یافتنی به نظر می‌رسد.

منابع

- احمدی، بهزاد و طالبی آرانی، روح اله (۱۳۹۷). «بازخوانی مدل‌های مطالعات منطقه‌ای در تقویت مبانی کاربردی الگوی روابط امنیتی بین‌منطقه‌ای»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۱۰ شماره ۱ (پیاپی ۵۵) زمستان
- بصری، محمدعلی، آقامحمدی، زهرا (۱۳۹۵). «آینده پژوهی خاورمیانه طی سه دهه آتی؛ تحلیل روندهای مقابله با تروریسم در سطح بین‌الملل»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا*
- بلامی، الکس. جی (۱۳۸۶). *جوامع امن و همسایگان*، ترجمه محمود یزدان فام و پریسا کریمی نیا، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بوزان، باری و ویور، الی (۱۳۸۸). *مناطق و قدرت: ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیژنی، مریم (۱۳۸۴). «دیپلماسی در گذر زمان»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۲۱-۲۲۲
- حبیب‌الهی، مهدی، مسعودنیا، حسین (۱۳۹۵). «رویکرد سه گانه حمایت، وساطت و مداخله آمریکا: مقایسه مصر جدید و ایران»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، سال دوازدهم، شماره سی و چهارم، بهار
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۵). *کلیات روابط بین‌الملل*، تهران: مخاطب.
- طالبی آرانی، روح آ... (۱۳۹۶). «مفهوم جامعه بین‌المللی از نگاه مکتب انگلیسی: تحلیلی انتقادی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال دوازدهم، شماره چهارم، پای
- طالبی آرانی، روح اله (۱۳۹۷). «فروماندگی دولت و بی‌ثباتی تسلیحات بنیان در غرب آسیا (۲۰۱۷-۲۰۰۱)»، *مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی روندهای تسلیحاتی و امنیت منطقه‌ای در غرب آسیا*، دومین کنفرانس امنیتی تهران، آذر ۱۳۹۶.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳). *نظریه‌های امنیت مقدمه ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

گوهری مقدم، ابوزر (۱۳۹۱). «مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل: تحولی پارادایمی»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی*، سال دوم شماره ۱ بهار
 مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت
 هتته، بیوردن (۱۳۹۴). *فراسوی منطقه‌گرایی جدید، در آنتونی پین، مباحث اصلی در اقتصاد سیاسی جدید*، ترجمه حسین پوراحمدی و روح آ... طالبی آرانی، تهران: نشر مخاطب.

هتته، بیوردن و همکاران (۱۳۹۱). *منطقه‌گرایی نو (مجموعه پنج جلدی)*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات وزارت امور خارجه.

- Bellamy Foster, John (2006). "The New Geopolitics of Empire", *Monthly Review*, January.
- Bull, H. (1977). *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, New York: Columbia University Press.
- Buzan, B. (2012). "How regions were made, and the legacies for world politics: An English School reconnaissance " in T. V. Paul (ed.), *International Relations Theory and Regional Transformation*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 22-47.
- Buzan, B. & Little, R. (2000). *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*, Oxford: Oxford University Press.
- Cantori, L. and Spiegel, S. (1973). *The Analysis of Regional International Politics: The Integration Versus the Empirical Systems Approach*, *International Organization*, 27(4): 465-494
- Checkel, J. (1999). Social construction and integration, *Journal of European Public Policy*, 6:4, 545-560,
- Checkel, J. & Katzenstein, P (2010). *European Identity*, New York: Cambridge University Press.
- Czaputoicz J. (2003). "the English school of international relations and its approach to European integration", *studies & analyses*, vol.2 no.2
- Devlen, B. and James, P. (2005). *The English School*, *International Relations and Progress*, *International Studies Review*, pp.191.172.
- Doidge, M. (2008). *Joined at the Hip: Regionalism and Interregionalism*, *European Interregionalism*, 29(2), pp. 229-248.
- Elman, C. & Elman, M. F. (2008). "The Role of History in International Relations". *Millennium-Journal of International Studies*, 37(2).
- Hettne, B. & Söderbaum, F. (2002). *Theorising the Rise of Regionness*, *New Political Economy*, 5(3), pp. 457-473.
- Hofmann, S. C. & Mérand, F. (2012), *Regional organizations à la carte: the effects of institutional elasticity*, in T. V. Paul (ed.), *International*

- Relations Theory and Regional Transformation, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 133-165.
- Howland, Douglas & White, Luise S. (2008). The State of Sovereignty: Territories, Laws, Populations, Wisconsin: Indiana University Press.
- Linklater, A. and Sukanami, H. (2006). The English School of International Relations: A Contemporary Reassessment, Cambridge: Cambridge University Press.
- Merom, G. (2003). Realist Hypotheses on Regional Peace, Journal of Strategic Studies, Vol. 26, No. 1, pp. 109- 135
- Nye, J. (1968). Comparative Regional Integration: Concept and Measurement, International Organization, 22(4): pp. 855-880.
- Oneal, J. R. (2012). Transforming regional security through liberal reforms, in T. V. Paul (ed.), International Relations Theory and Regional Transformation, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 158-180.
- Owen, J. M (2012). Economic interdependence and regional peace, in T. V. Paul (ed.), International Relations Theory and Regional Transformation, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 107-132
- Schroeder, P. W. (1997). "History and International Relations Theory: Not Use or Abuse, but Fit or Misfit". International Security, 22(1).
- Stivachtis, V. A. (2011). International Society: Global / Regional Dimensions and Geographic Expansion, in Robert A. Denemark, The International Studies Encyclopedia, pp 4543-61.
- Thompson, William R. (1973). The Regional Subsystem: A Conceptual Explication and a Propositional Inventory, International Studies Quarterly, Vol. 17, No. 1, pp. 89-117.
- Walt, Stephen M. (1986). The Origins of Alliances, London: Cornell University Press.